

# پادشاهان متاخرین افغانستان

(حصه ۱۰)

لیکن بومیه متوجه گفتار و رفتار و کردار سردار عبدالرحمن خان بودند و حرکات شان را ملاحظه مینمودند و برخلاف فاعده می دیدند بلکه ساعت بساعت از سردار مذکور حرکات مکرر مشاهده می کردند که موجب کدورت حضور اقدس میگشت با وجود آن سرکار ذوی الاقتدار در خورد سالی سردار مذکور محسوب مینکردند و ملال خاطر نمی شدند چنانچه بسردار عبد الرحمن خان لازم بود که شب و روز بخدمت کوشند و خاطر سرکار و الایراخر سینه دارند و حاضر حضور باشند و شرایط مهماننداری بجا آرند و یک لحظه از حضور پدر و سرکار گزاره ننگر دهند زیرا که صاحب ولایت گفته می شدند و بندگان اقدس مهمان دولت شان بودند شخصی که صاحب ولایت و صاحب سلطنت باشد و حکمران ترکستان گفته شود اقلاً بسردار کلان پدر خود ملاحظه کنند که سرکار والا چه نوع عزت داری میکنند و بزرگی می داند و رفتار مینماید پس لازم که مقابل آن بحضور بندگان سرکار که هم پادشاه و هم رتبه پدیری داشت خدمت گزار می کرد تا اینکه برعکس آن عمل می کرد چنانچه در سه شبانه روز که سرکار ذوی الاقتدار در الیه چویان تشریف داشتند دو مراتب بحضور آمدند و دیگر در تخته پل استقامت داشتند و بحضور پدر و سرکار نیامدند مختصر آنکه کدورت و نفاق سردار عبدالرحمن خان بحضور سرکار ظاهر شد و هویدا گردید و دانسته شد که عاقبت غیر از نفاق چیز دیگر ازین صادر نمی شود با وجود آن بندگان اقدس در صبر و شکیبایی افزوده بخاطر داشت سردار کلان اظهار نیکردند و بدل نیکه داشتند و روز چهارم که امر نموده بودند از منزل الیه چویان حرکت فرما شده با نفاق سردار محمد افضل خان واپس بجانب تاشقرغان مراجعت فرمودند و روز ششم در تاشقرغان منزلت نمودند و روزی چند بعیش و عشرت و خرسندی گذرانده اراده دارالسلطنه کابل نمودند و بخاطر اقدس و الامصم شد که بزودی عازم دارالسلطنه کابل گردند زیرا که زمستان نزدیک و راه کابل کوهستانی بوده و زحمت بسیار دارد بعد از آن بزرگان حضور و درباریان نزدیک و دور و مشران دربار با افسران لشکر بحضور طلب کرده مشورت کردند و سخن جمله گوی بر همین گوی فرار یافت ثانی بندگان عالی سردار سالار محمد علیخان عرضه داشت کردند که هرگاه از حضور فیض ظهور امر شود و اجازه باشد سه روز غلام را مرخص فرمایند که بزیارت شبر خدای رسیده و بقدمبوسی شان مشرف گردم و بدعای دولت خداداد پادشاه فوی شوکت اشتغال ورزم و بلا توقف عازم حضور معذات دستور پادشاه رعیت بزور شوم بندگان شهریار عدالت گستر از روی مهر و محبت و نوازش پدران سه روز مرخص فرمودند و امر کردند که بایک رساله مکمل که عبارت از چهارصد نفر باشد و بعضی بزرگان حضور خود عازم قدمبوسی شیرخدا شوند و بزیارت عالی مرتضی رسیده زودتر مرخص شوند که مع الخیر اراده رفتن دارالسلطنه کابل بخاطر بندگان اقدس مصمم است این بود که سردار محمد علیخان برخصت بندگان سرکار روانه مزار شریف شده روز دوم بقدمبوسی علی مرتضی مشرف گردیدند از آنطرف سردار عبدالرحمن خان

از تخته پل شنیده بخد مت سردار عالی سردار محمدعلی خان بهزار شریف آمده سلام کردند و ملاقات نمودند و بندگان عالی درباره سردار عبد الرحمن خان نوازش فرمودند و در مسند خود جای دادند و بعیش و عشرت نشستند و لحظه بلحظه شفقت می ورزیدند و در راه چویان که جای خوش آب و صفا بود منزل نموده بودند روز دیگر سردار عالی مقدار در باغ اله چویان آسوده نشسته بودند که شخص بی نام عریضه بحضور سردار عالی فرستادند نوشته بود که شرط احتیاط بجا آرید زیرا که لشکر تخته پل در حدود سیاه گرد که بیرون شهر مزار شریف است گرد آمده اند و با مر سردار عبد الرحمن خان می خواهند که باشما شبا خون زنند خلاصه مدعا از مطامع عریضه بی نام سردار محمد علیخان بهجرت فرو رفتند و تعجب کردند لاکن با کسی اظهار نکردند مگر در ساله کابی را خوفیه امر کردند که از حضور عالی جدا نشوند و آماده کار باشند بعد دو سه نفر را بی تحقیق فرستادند تا مشخص کنند که این سخن اعتباری را شاید یا نه؟ چنانچه شخص فرستاده باز گشته بحضور عرضه داشت کرده که بچشم سردیده شد عریضه عارض حقیقت دارد و بقول راوی سه هزار سوار و پیاده بهزار شریف حاضر است لاکن منفرق میگردند نظارا شخص دیگر وارد حضور شده و همین تفصیل عرضه داشت کرد و رفت ساعتی نگذشته بود که شخص ثالث بحضور رسیده آشکار عرض کرد. خاطر بندگان عالی یکباره مکر شد اعدازان باوازلند فرمودند که اسباب صلح و صلاح از میان برچیده شد و اسباب فتنه انگیزی برپا گشت و از فتنه انگیزی سردار عبد الرحمن خان خرابی دولت ترکستان گردید و سلطنت سردار محمد افضل خان کاکا بر باد رفت و فلک کینه جو طبل کبچ رفتار را بصدا در آورد و فتنه خوابیده را بیدار کرد اکنون لازم شد که شرح این قضیه را بحضور بندگان سرکار عریضه بداریم تا چه فرمان آید اتفاقاً فرصتی که شخص ثالث بحضور عالی همین قضیه را عرضه داشت می گرد سردار عبد الرحمن خان حضور داشت و بیان شخص ثالث را بحضور خود می شنید لاکن با خود الشم دیگرگون شده بود و پراکنده احوال متحیر مانده و سردار محمدعلی خان سوال کرد که چرا این چنین حرکات غیر مناسب که سراسر باعث خرابی دولت میشود مینمائید قیاس کنید که مرا مجبوس نمودید و برادر خود رسیدید الحمد لله والمنة سرکار اشرف اقدس بادریای لشکر حاضر است چگونه جواب خواهی گفت و سردار کلان کاکا صاحب پدر شما در تاشقرغان حضور سرکار است و سرکار اقدس قرآن کرده و عهد و پیمان نموده ازین حرکات شما البته موجب نفرت است و کدورت دست میدهد و خرابی کلمی می آرد مختصر کلام سردار عبد الرحمن خان سکوت ورزیدند و جوابی نگفتند بعد سردار عالی سردار محمدعلی خان عریضه بحضور پاشاه قوی شوکت فرستاد و گزارشات را عرض کرده و عرض داشت نمود که اوضاع و اطوار و رفتار و کردار و حرکات سردار عبد الرحمن خان برخلاف صلح و صلاح است هر گاه فرمان باشد مجبوس باید شود تا سرزنش یابد و فی مابین بندگان سرکار و عموی بزرگوار نفاق نیفتد و کار باصلاح آید بعد از فرستادن عریضه خود جناب بندگان عالی در مزار شریف توفیق فرمودند و آدمیان صاحب اعتماد را مامور نمودند

تاشب و روز از حرکتات سردار عبدالرحمن خان اخبار دارند و سخن را برآستی عرضه نمایند لهذا چون عریضه سردار عالی بحضور بندگان اقدس رسید و از نظر گزارش یافت حرکتات سابقه سردار عبدالرحمن خان را بخاطر آوردند چنانچه در مزار شریف ملاحظه فرموده بودند و بخوبی یقینشان حاصل شد بعد از آن عریضه سردار محمدعلیخان را بحضور سردار محمدافضل خان نشان دادند سردار گلان خیلی متفکر شد و بسردار عبدالرحمن خان فحش داد و بد گفت و بهمان مجلس برای فرزند خود خط سرزنش نوشته فرستادند و بحضور بندگان اقدس عذر خورد سالی او را نمودند و از جانب خود عذر خواستند و سرکار والا نیز خنده نمودند و گناه سردار عبدالرحمن خان عفو کردند بهر حال سردار محمدعلی خان انتظار فرمان سرکار بودند روز دیگر بهتر و بیشتر خبر تازه بروی کار آمد چنانچه همین حرکت نامناسب را در وقت ورود بندگان سرکار بمزار شریف هم نموده بود و قصد محبوس نمودن سرکار را بخاطر داشت و سه هزار فوج نظامی متفرق باطراف مزار شریف آورده بود لکن علاج پذیر نشد بندگان عالی همین قضیه را بکه خوب بحقیقت رسانده بود بحضور بندگان سرکار عریضه کرد هنوز این غوغا برپا بود که فک غماز و فتنه انگیز بیکیاره صلح را بچنگ و موافقت را به مخالفت و دوستی را بدشمنی مبدل گردانید و فتنه جزوی را کلی ساخت و طبل کج رفتاری را بسدا در آورد و دیو لعین را از خود خرسند گردانید مصدقات این مقال آنکه شخصی از مجرمان و معتبران سردار عبدالرحمن خان که مجرم راز و صاحب اعتمادش بود و دائم اسرار مخفی سردار مذکور با وی بود و شخص مذکور را سردار عبدالرحمن خان هم نفس خود میدانست و ازین بیشتر مجرم راز نداشت لکن سردار دلاور سردار عبدالرحمن خان در این باب خورد سالی کرد و نا تجربه کار بود چنانچه استاد میفرماید :

در این زمانه که بردوست اعتمادی نیست چگونگی غره توان شد به گفته دشمن  
و استاد دیگر میگوید :

راز مکشای بهر کس که درین مرکز خاک سیر کردیم بسی مجرم اسرار نبود



و دیگری بیان میدارد :

چه زیبا گفته است آن مرد هشیار که گرسر بایدت سر را نکهدار  
مختصر کلام همان شخص مجرم را از سردار عبدالرحمن خان خوفیه بحضور  
سردار محمدعلی خان آمده يك خط بحضورشان داد سردار عالی  
مطالعه فرمودند ملاحظه کردند که مهر سردار محمدافضل خان است که بعد از قسم  
و عهدنامه با اسم سردار عبدالرحمن خان پسر خود نوشته و فرستاده بود شرح خط ازینقرار  
نوشته اند که فرزند من بعد از ورود تا شقرغان رویداد را ذکر گون دادم و از آمدن خود  
پشیمان شدم و چون فرصت ازدست رفته بود لاچار تحمل کردم و بعد از آن  
لاچار بار شیر خدا قسم و عهدنامه نمودم شاید که بتدبیر نجاتی حاصل گردد

ممکن نشد بنا بران بشما اطلاع میدهم که باید و شاید آماده کار خود باشید و لشکر خود را برانگنده نکنید و مکمل و مصاحح داشته تا این نیازمند درگاه الله فرصت یافته خواه شب و روز خود را بشمارسانم و هرگاه چنین نشود از تقدیرات الهی میدانم لاکن خط را بخوانید و فوراً بسوزانید و هوش کنید که احدی اطلاع نیابد زیرا که زمانه را اعتمادی نیست خصوص درین فرصت که دوست از دشمن جدا کردن بسی دشوار است.

## شعر

درین زمانه که بردوست اعتمادی نیست چگونه بهره توان شد به گفته دشمن  
 ارجمندا بنی آدم مختلف اوضاع است و اعتباری ندارد مبادا کار بر سوائی اینجا مد  
 و باعث خرابی دولت ما و شما شود و باز چون خط سردار کلان از نظر گذارش یافت ساعتی  
 سردار عالی سکوت ماندند و ازین قضیه عالم سوز بحیرت فرورفتند و متفکر شدند اتفاقاً  
 در همان حین سردار عبدالرحمن خان حاضر نبود و در تخته پل رفته بود سردار عالی مقدار  
 بعد از تحمل بسیار همان شخص مجرم راز سردار عبدالرحمن خان را که نمک حرامی به با دار  
 خود نموده مجرم ساخت و سیاه روی دنیا و عقباً گردید زیرا که هر کسی که پاس نمک نکرد  
 گویا شرمندۀ دو جهان خواهد بود.

## فرد

هر که نمک خورد نمکدان نشناخت در مذهب بردان جهان سنگ به ازوست  
 بهر حال شخص مجرم را با همان خط و یک پهره رساله بحضور بندگان عالی سرکار  
 فرستاد و در ضمن آن عریضه کرد که فدایت کردم دشمن همه رفت دشمن است و با دشمن دوستی  
 کردن بسی دشوار است تا چند ملاحظه آید کرد هر گاه دوستی میداشتند باعث چه بود که  
 در باجگاه سنگر زدند و جنگ کردند در باجگاه با امر کدام شخص بود خدا نخواسته هر گاه  
 در باجگاه بشکر سرکار فتوری میرفت یا در مقدمه روحی بعد از آن معلوم میشد که چه نحو  
 با سرکار رفتار میکردند چون اقبال پادشاه را خداوند بلند ساخته و دست ستیز و پای گریز  
 ندارند ناچار شیوه دوستی بکار میبرد فدایت کردم هر گاه ذره پروری کرد ده زود تر  
 با لشکرهای حضور نزول اجلال در مزار شریف فرمایند از مرحمت است تا سر رشته تر کستان  
 بدرستی بسته شود و تدارک دشمن زودتر کرده آسودگی دست دهد باقی جناب بندگان  
 سرکار پادشاه و صاحب اختیارند چه نحو که خیر دولت خدا داد را میدانند مختارند.

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس

غلام خدمتگزار و جان فشان و فرمان بردارم خاص خدمت هستم اکنون راقم حرف و  
 و تحریر کننده این گزارشات در خصوص فقره که تحریر کردم مشوش است و عقلش تقاضا  
 نمیکند بلکه از عقل بعید است هر گاه خردمندان صاحب عقل و دانایان روزگار خوب ملتفت  
 شوند یقین دارم که عقلشان تقاضا نخواهد کرد زیرا که این چنین شخص بزرگ و کهنسال

که بزرگترین فرزندان امیر کبیر باشد و عمری بسطانت بگذراند و چندین تجربه های دیوار املاجظه کرده باشد خصوص درینوقت که لشکر بیگانه به نفس ولایت ترکستان رسیده و استقامت دارد و خود سردار مذکور بلشکر دشمن گویا اسپر باشد و دست ستیز نداشته باشد و اختیار از دست رفته باشد بکدام عقل خط و مهر بفرزند خورد سال خود می نویسد و اختیار جنگ و مقدمه بوی میدهد هر گاه از ابتدا شورش میگردند جایز بود زیرا که لشکر و کشور داشتند فتح میگردند و خواه شکست می یافتند اکنون که از همه اختیار خارج شدند چگو نه عقل تقاضا میکند لاکن از دوشق خارج نیست یکی از فتنه انگیزان ترکستان خواهد بود زیرا که سردار محمد اسلم خان و محمد حسین خان از زمانی که از هرات فرار شده و وارد ترکستان شدند و مدتی فتنه انگیزی و غمازی بکار بردند سردار کلان بسخن شن التفات نکرد بلکه سردار محمد اسلم خان را از حضور خود براند ممکن است که سردار عبدالرحمن خان را که خورد سال بود با خود هم دست کرده بهر عنوان که تو انستند مهر سردار کلان را سفید مهر گرفتند و درینوقت بکار بردند تا فتنه خوا بیده را بیدار کردند و مقصدشان که نفاق اندازی بود حاصل کردند و سلطنت را بر باد دادند دوم از خدمتگاران معتبر ترکستان که سالها از دولت ترکستان بعیش و عشرت میگذرانند لاکن در اصل وابسته نفاق بودند و شیوه نفاق بکار میبردند چنانچه این رفتار در جمیع دربار افغانستان رواج داشت می شود که بکید کیا دان و بشیرین زبانی غمازان و فتنه انگیزان در جاده نفاق حرامان فرار یافته مهر ساختگی کرده بودند و بهر سردار محمد افضل خان مطابق نموده باشند درینوقت سردار کلان بگفته اوشان عمل نکرد کیا دان کننده کار با نفاق هم بدیگرفتنه انگیزی بکار بردند و دولت بزرگی را بر باد دادند لاکن خود را شرمندة دو جهانی شناختند البته از رتبه بزرگی هم افتادند قصه کوتاه هیچ کسی تیشه به پای خویش نزده و راجع بخرابی خود نشده باز هم خداوند عالم بهتر میداند چیزیکه عقل تقاضا کرده تحریر کردم اما تقاضای ازلی ما سوی عقل است چنانچه استاد می فرماید مثنوی :

گر شود ذرات عالم بیج بیج	بافضای ایزدی هیچ اند هیچ
چون فضا بیرون کند از چرخ سر	عاقلان گردند جمله کورو کر
ماهیان افتد از دریا بیرون	دام گیرد مرغ یران رازبون
این فضا باد است سخت و تند خو	خلق چون خس عا جز اندر پیش او

مختصر کلام اینقدر سخن ازین فقره تحریر شد باز هم الغیب عندالله خداوند عالم دانا و بیناست و نیکو از ضمیر بندگان خود میداند اکنون باز کردیم سر مطلب و از اصل مدعا سخن رانیم بهر حال چون عریضه سردار محمد علیخان معه شخص محرم سردار عبدالرحمن خان و خط دست آویز بحضور سرکار عدالت گستر در تاشقرغان رسیده و از حضور فیض ظهور گزارش یافت آتش غضب در کانون سینه شعله زدن گرفت و ارزه در اندام مبارک افتاده و چنان غضبناک شد که کسی در مجلس بحضور شان یارای کلام نداشت و همه چون نقش دیوار بیحس و حرکت بودند بعد از زمان طویل سردار سلطان

علیخان را بحضور طلب کرده خط سردار محمدافضل خان را بوی دادند و مرحمت کردند که شما مردم فکر نا کرده متوجه زشت و زیبا و نشیب و فراز نشده بدون تدبیر و تأمل بکار بزرگ را کوچک می شمارید و عقل خدا داده راضایع ساخته حکم کنید که باید چنین شود زیرا که خود را ذکی و صاحب فهم تدبیر و عقل کامل می دانید عاقبت عقل کامل شما را اینگونه نتیجه می بخشد و کار سلطنت را بدینجا میرساند و کیل دوالتین باید چنین باشد و خیر خواه طرفین باید چنین کند که پادشاه خود را بدنام و بدعهد سازد و هم دولت بزرگی را بر باد دهد و برای پادشاه خود نام نیکو حاصل سازد تا جمیع افغانستان بدانند که سرکار امیر شیرعلیخان بعد از پدر بجای پدر به تخت افغانستان نشست اول حکمی که راند این بود که با برادر بزرگم خود عهد نامه کرد و بعد از عهدنامه مجبوس ساخت و ولایت ترکستان را که پدر داده بود بفریب ازوی بگرفت دربارۀ بندگان سرکار خوب خیر خواهی کردید و دربارۀ سردار محمدافضل خان بسیار نیکویی بجای آوردید حال رفته نزد سردار محمدافضل خان خط شان را بدهید که مطالعه کنند و جواب خط را حاصل کرده بیارید تا از حقیقت کار بندگان سرکار دانسته شده متوجه امورات خود شوند زیرا که شما بر راستی و صداقت سردار محمدافضل خان قسم میخوردید و حال نیز جواب خط سردار مندر کور را بصداقت معلوم کنید سردار سلطانعلیخان با هزار خوف و بیم از حضور بندگان اقدس برخاسته نزد سردار کلان سردار محمدافضل خان رفت و خط سردار مندر کور را بحضورشان داده جواب طلب شد سردار محمدافضل خان خط را کشاده مطالعه کرد خط و مهر خود را آشکار دید دانست کشتی دولت شان طوفانی شده و راه چاره مسدود گردید و این خط جوابی ندارد که صواب باشد اما لاچار خود را از دست نداده فرمودند که این خط غلط است و اصلاً بندگان عالی ازین خط خبر ندارد هر کس اینخط را کرده باشد یقین دارم بدشمنی کرده است لاکن از مهر خود انیکار نمی کنم هر چند که مهر ازمن است اما شخصی بهر فریب که در دانسته باشد مهر بندگان عالی را گرفته مهر کرده که قطعاً از پنکار اطلاعی ندارم و قسم میخورم که دشمنان در حق بندگان عالی اسبابی چیده اند و قصد شان بخرابی دولت بندگان عالی و بدنامی از پادشاه افغانستان است چنانچه مدتی سردار محمداسلم در تخته پل بحضور بوده و هر قدر مکروفریبی که بخاطر داشت بکار برد بندگان عالی قبولدار نشد یقین دارم که سبب این فتنه انگیزی و غمازی و باعث خرابی دولت بندگان ماشده باشد خصوص در این زمانه که اصلاً بدوستی مردم اعتمادی نیست .

امید که بحضور بندگان اقدس بروید و از جانب بندگان عالی قسم یاد کنید و عرض کنید که هرگز و ریشه من ازینکار خبر ندارد والحمدلله والمنة از فضل خداوند جانشین پدر و پادشاه افغانستان میباشد فکر کنید که بعد از قسم و عهد نامه از من شخصی چگونه اینکار صادر می شود هر گاه نفاق اندیش می بودم ممکن بود که در ابتدا حرکت می کردم زیرا که در آنوقت یک اعتباری داشتم و لشکر و کشور هم بقدر احوال خود موجود داشتم حال که خود را بخداوند سپردم و بندگان شمارا بزرگم پنداشتم و از همه دولت و عزت خود در گذشتم و بدولت شما مهمان شدم و دست تصرف خود را از جمیع

دوات خود کوتاه کردم یقین که از کودکی اینکار صادر نشود چگونه از بندگان  
ما خاطر اقدس قبول فرمایند .

فرد

امروز در قلمرو دل دست دست خواهی عمارتش کن و خواهی خراب ساز  
باری چون کلام سردار کلان تمام شد سردار سلطان علیخان از نزد سردار مذکور  
برخاسته بحضور بندگان اقدس رسید و عرض داشت سردار کلان را بحضور فیض  
ظهور از اول تا به آخر بیان کرد لکن سرکار امیر شیرعلیخان جمله بیان های سردار  
کلان را بجوی نخرید و زیاده بر زیاده غضب کرد و بزبان کهر باربیان فرمود که دوستی  
فی مابین برطرف شد و اتفاق از میان برداشته شد اکنون سزاوار است که بندگان  
سرکار عنان اختیار را از دست ندهد و بگفته مردم زمانه عمل نکند بعد از آن یک کمپانی  
پلتن معافسر بگرفتن سردار محمدافضل خان مقرر کرد که محبوس دارند حسب الامر  
یک کمپانی پلتن رفته اطراف خیمه سردار کلان را گرفتند و دوستی بدشمنی مبدل شده

فصل دوم

مقدمه برپا شدن دولت تر کستان و محبوس گردیدن سردار محمدافضل خان

و تصرف نمودن سرکار امیر شیرعلیخان تر کستان را :

امذا بعد از محبوسی سردار کلان در بلخ و در ساله فوراً بزار شریف  
نزد سردار محمدعلیخان فرستادند و فرمان نمودند که تا ورود بندگان اقدس متوجه  
امورات خود باشند که مبادا از لشکر تخته پیل گزندی برسد اینک خود بندگان اقدس  
بدریای لشکر بفضل خداوند بی دریغی میرسم لکن در خصوص سردار محمدافضل خان هر  
چند اسم محبوسی داشت اما در عزت داری شان سر مویی تفاؤل نسکرد بلکه در عزت شان  
افزوده گردید و بیشتر و بهتر متوجه عزت داری و زرگی شان گردیدند مختصر کلام  
بعد از فرستادن سه پلتن و دور مدت رساله خود بندگان سرکار امر کردند با فواج خون  
خوار که روز چهارم از تاشقرغان حرکت کرده عازم مزار شریف می گردیم باید آ ماده  
و تیار باشند چنانچه روز موعود از تاشقرغان مراجعت کرده روانه مزار شریف  
گردیدند دو منزل در بین راه نموده روز سوم بیرون دروازه مزار شریف بجانب تخته پیل  
لشکر گاه کرده فرود آمدند و خیمه و بارگاه باوج ماه برپا کردند و خود بندگان  
اقدس بر بخت خسروی نزول اجلال فرموده بغیریت نشستند و بندگان عالی با لشکر کابی  
که در چویان استقامت داشتند از آنجا کوچیده چون فطره بدریا پیوستند اکنون  
سرکار امیر شیرعلیخان را با فواج کابل در بیرون دروا

بگذارید

چند کتبه از رویداد سردار عبدالرحمن خان شنوید :

در همان جین که سردار مذکور از حضور سردار محمدعلی خان از اله چو پان به بهانه اموری کناره شد و از خط سردار کلان و شخص مجرم خود هم اطلاع داشت که بحضور سردار محمد علی خان رفته خط سردار کلان را داده بود و خط و ملازم هم بحضور سرکار اندس در تاشقرغان رفته انتظار فرمان سرکار بودند ازین رو مگذریم خوف بسیاری بخاطر داشت زیرا که این واقعه جان گداز خانمان سوز باعث خرابی دولت پدر شد و سلسله سلطنت ترکستان بر باد رفت و خود سردار عبدالرحمن خان از شدت غم و اندوه میجنون وار با حوال خود نمی دانست با وجود اینقدر اسباب شکست چون غیرت ذاتی داشت مردانگی را از دست نداده خود را در تخته پل رسانید و بجمع آوری لشکر کمر بست و فسد مقدمه کرد و خواست که با لشکر خود که همه فدائی بودند بالای سردار محمدعلی خان بمزار شریف رفته چیا اول انداز دو سردار محمدعلی خان را دستگیر سازد که ناگاه خبر رسید که فوج بسیاری از تاشقرغان بحضور سردار محمدعلی خان حاضر شد و عنقریب خود بندگان سرکار با افزاج خونخوار میرسد اضافه بر آن چند نفر بزرگان ربار که بحضور سردار عبدالرحمن خان حاضر بودند از شورش و مقدمه مانع شدند و عرض کردند که مقابل شدن با لشکر کابل ممکن نیست بهتر آنست که خود را سرشته کنیم و از دشمن کناره شویم والا دستگیر خواهیم شد هر چند زودتر تدارک جان خود را بکنیم بهتر است زیرا که دشمن گلو گیر و دست ستیز کوتاه گشت بعد از مرصه داشت معتبران حضور سردار عبدالرحمن خان که تدبیر را مقابل تقدیر ندید و سخن ناصحان پسند افتاد و دانست که کار دیگر کون و دولت پدر سرنگون و سلطنت ترکستان و از کون گردید و حکومت ترکستان از دست رفت ثانی لشکرهای تخته پل را مرخص خانه های شان نموده با فلیلی خدمتکار و خزینه و دفتینه زرو جواهر که در خزانه موجود داشتند با خود گرفته بجانب بخارا مر حله پیمانشدند خصوصاً از مجبوسی پدر که شنید روز روشن شب تاریک شد و دیگر جای توقف نماند بهتر حال باقی مانده ائانه سلطنت و یاد شاهی از توپ و توپخانه و جباخانه و اسباب دولت پادشاهی آن چیزی که باقی ماند بتاراج رفت چنانچه بسیاری آن را لشکر و نفری ترکستانی تاراج کرده عا زم او طمان خود شدند و ما بقی را ماندند به بتصرف لشکر ظفر اثر کابل که بر کاب سردار عالی سردار محمدعلی خان در مزار شریف بودند درآمد اکنون مختصر از رفتار و کردار سردار عبدالرحمن خان که در زمان خورد سالی داشت شبه تحریر کرده سر مطلب باز گردیم سردار مذکور از زمان کوچکی صاحب کمال و شجاع و صاحب غیرت و دلآوری بود شوق تفنگ و ذوق شکار و مایل بچنگ و جدل بود و همین منوال یومیه می گذرانید لکن فرمان برداری پدر که رضای خداوند در آنست بخاطر داشت و درد لآوری و شجاعت و سخاوت کمی و کوتاهی نداشت روزی در ایام خورد سالی که بمکتب میخواند خدمتکار و غلام بچه و چند نفر بخدمت شان مامور بود چون از مکتب آزاد می شدند بشوق تفنگ زدن بیرون شهر بر آمده نشانه میزدند روزی در بین تفنگ زدن فرمودند که گلو اه تفنگ آدم می کشد یا خیر بمسازان غلام بچه خود را چند قدم دور ایستاد کرده و با تفنگ زد